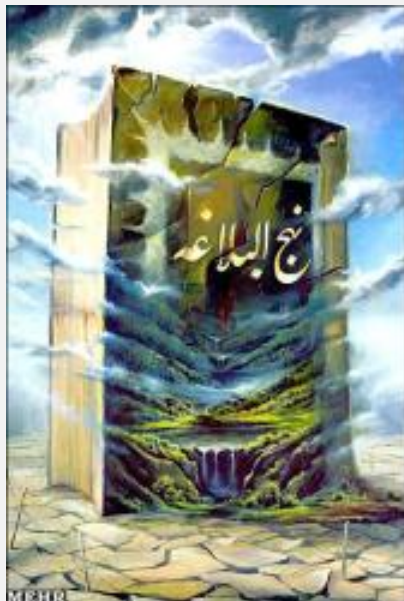




نافرمانی از نصیحت کننده مهربان، دانا و با تجربه باعث حسرت می‌شود

امام علی(ع) در خطبه سی و پنجم نهج البلاغه می‌فرمایند: نافرمانی از دستور نصیحت کننده مهربان، دانا و با تجربه، باعث حسرت می‌شود و پشیمانی به دنبال دارد. من فرمان خویش را در مورد حکمیت به شما گفتم.

خبرگزاری مهر - امام علی(ع) در خطبه سی و پنجم نهج البلاغه می‌فرمایند: نافرمانی از دستور نصیحت کننده مهربان، دانا و با تجربه، باعث حسرت می‌شود و پشیمانی به دنبال دارد. من فرمان خویش را در مورد حکمیت به شما گفتم.

خطبه سی و پنجم نهج البلاغه را امام علی (ع) پس از خاتمه جریان حکمین ایراد فرموده است. امام در این خطبه می‌فرمایند: ستایش مخصوص خداوند است، هر چند روزگار پیش آمدهای سنگین و خطیر و حوادث بزرگ پیش آورد. گواهی می‌دهم معبودی جز خداوند یگانه نیست، شریک ندارد و معبودی با او نیست و گواهی می‌دهم محمد(ص) بنده و فرستاده او است. اما بعد: نافرمانی از دستور نصیحت کننده مهربان، دانا و با تجربه، باعث حسرت می‌شود و پشیمانی به دنبال دارد. من فرمان خویش را در مورد حکمیت به شما گفتم ... و نظر خالص خود را در اختیار شما گذاردم، اگر کسی گوش به سخنان قیصر می‌داد، اما شما همانند مخالفان جفاکار و نافرمانان پیمان شکن امتناع ورزیدید تا به آنجا که نصیحت کننده در پند خویش گویا به تردید افتاد و از پند و اندرز خودداری نمود. مثال من و شما همچون گفتار برادر#171&؛ هوازن» است که گفت: #171&؛ من در سرزمین منجر اللوی دستور خود را دادم» #171&؛ ولی این نصیحت تنها فردا ظهر آشکار شد.

توضیحات

این خطبه را طبری در جلد 6 تاریخ خود با کمی اختلاف آورده است(مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه 243 و شرح ابن ابی الحدید جلد 2 ذیل خطبه صفحه 206) این قسمتی از خطبه‌ای است که امام(ع) پس از حيله عمروعاص و فریب خوردن ابوموسی ایراد فرموده است، امام(ع) پس از بازگشت از صفین و پیش از جریان نهروان منتظر وضع حکمین بود، خبر حيله گری عمرو عاص را که به او دادند مغموم شد و خطبه بالا را برای مردم خواند(شرح ابن ابی الحدید، جلد 2 صفحه 259)

#171&؛ لو کان یطاع لقصیر امر» ضرب المثلی است در میان عرب و اصل آن این است که شخصی بنام #171&؛ قصیر» از مشاوران مخصوص #171&؛ جذیمه» بود و در کار خود بسیار هوشیار بود، هنگامی که از او در مورد ازدواج با #171&؛ زباء» ملکه #171&؛ الجزیره» مشورت نمود، تاکید کرد که اقدام به این کار صلاح نیست، ولی او به حرف قصیر گوش نداد و اقدام کرد و سرانجام به دست #171&؛ زباء» کشته شد، قصیر در این موقع گفت: #171&؛ لا یطاع لقصیر امر» کسی که گوشش بدهکار حرف قصیر نیست.

شعر بالا گفته #171&؛ درید بن صمه» است، وی برادری به نام عبدالله داشت او با طائفه #171&؛ بنی چشم» و #171&؛ بنی نصر»

جنگ کرد و مال فراوانی را به دست آورد، این جنگ در سرزمینی بنام «#مفرج اللوی» رخ داد پس از پایان جنگ«#؛ درید «به برادر گفت درنگ جایز نیست زیرا قبیله غطفان از ما غافل نخواهند ماند و انتقام خواهند گرفت. عبدالله قسم خورد تا اموال را تقسیم نمایند حرکت نکنند، ولی بالاخره طائفه غطفان به آنها حمله بردند و عبدالله کشته شد،«#؛ درید» در حالی که مجروح بود و از او دفاع می کرد شعر بالا و اشعاری دیگر را زمزمه می نمود.

جریان حکمیت

در اینجا بد نیست به جریان دردناک حکمیت به طور فشرده اشاره کنیم چرا حکمیت پیشنهاد شد این حيله‌ای بود که پس از آشکار شدن نشانه‌های پیروزی لشکر امام(ع) از ناحیه عمرو عاص به کار زده شد، زیرا صبح روز سه شنبه دهم ماه صفر سال 37 هجری پس از نماز صبح دو لشکر به سختی با یکدیگر به نبرد پرداختند، لشکر شام سخت وامانده شده بود، از آن طرف لشکر عراق طی سخنان گرم و آتشینی که مالک اشتر نخعی ایراد کرده بود آنچنان در نبرد پیش می رفتند که چیزی نمانده بود لشکر شام را نابود سازند عمار بن ربیع می گوید: اشتر در میان اصحابش ایستاد و گفت: خویشتانم فدایتان باد آنچنان به شدت حمله کنید که خدای را راضی سازید و دین راعزت بخشید. توجه‌تان به من باشد به هر سو حمله کردم، حمله کنید: اشتر در جنگ فرو رفته بود، کلاهش را بر قربوس زین گذارده بود بلند می گفت: مؤمنان استقامت ورزید کسی در آن نزدیکی می گفت آفرین به مادری که او را زاد، اگر کسی سوگند بخورد که غیر از علی(ع) در میان عرب و عجم از اشتر شجاع تر وجود ندارد بر وی گناهی نیست.

پس از مرگ اشتر از کسی درباره او سؤال کردند گفت: «#؛ اما اقول فی رجل هزمت حیاته اهل الشام و هزم موته اهل العراق؟» چه بگویم درباره مردی که زندگیش شامیان را و مرگش عراقیان را شکست داد و امام درباره وی فرمود: «#؛ کان الاشتر کما کنت لرسول الله» اشتر برای من همچون من برای رسول خدا بود بالاخره مالک اشتر و همراهانش لشکر شام را در هم پیچیدند، پرچمداران آنها را کشتند و تا لشکرگاه آنان پیش تاختند، این جنگ شب هم ادامه داشت که بنام«#؛ لیلة الهریر» معروف شد.

اشتر رئیس میمنه و ابن عباس فرمانده میسر و علی(ع) در قلب سپاه بود، نشانه‌های پیروزی و پیشرفت اشتر آشکار شد، امام(ع) برای او کمک فرستاد اشتر می گفت: «#؛ الا من یشتری و یقاتل مع اشتر حتی یطهر، او یلحق بالله» کیست که خود را به خدا بفروشد و با اشتر در راه خدا بجنگد تا پیروز گردد و یا بلقay خداوند برسد. امام(ع) در میان صف ایستاد و ندا داد: «#؛ دشمن به آخرین نفس رسیده من فردای قیامت اینها را در پیشگاه خدا محاکمه می کنم، کار را یکسره کنید!» این جریان را به معاویه گزارش دادند او عمرو عاص را طلبید گفت: امشب از شبهایی است که تا فردا کار ما را یکسره خواهند کرد نقشه‌ای بکش عمرو عاص گفت: مردان تو توان مردان علی را ندارند، تو مثل علی نیستی، هدف او شهادت است و هدف تو دنیا، عراقیان از پیروزی تو وحشت دارند زیرا تو ستم می کنی و شامیان از پیروزی علی(ع) ترسی ندارند، زیرا می دانند او ذره‌ای ظلم روا نخواهد داشت، به نظر من فردا صبح قرآن ها را برنیزه کنند و بگویند ما به حکومت قرآن راضی هستیم. این کار اختلاف خواهند انداخت.

صبح «#؛ لیلة الهریر» شامیان چنین کردند و ندا دادند که با این جنگ، زنان، دختران و فرزندان بی سرپرست، می شوند، قرآن حاکم بین ما و شما باشد.

امام هنگامی که مشاهده کرد، فرمود: «#؛ اللهم انک تعلم انهم ما الکتاب یریدون» بار خدایا تو می دانی آنها مقصودشان قرآن نیست.» ولی منافقان و دست نشانده‌های معاویه همچون «#؛ اشعث» که نقش او را در ذیل سخن امام شرح دادیم و دست به کار شدند و مردم را از گرفتاری و بیچارگی که برای همسران و فرزندان‌شان در صورت جنگ پیش خواهد آمد ترساندند و بالاخره آنها را آماده پذیرفتن حکمیت نمودند(گر چه با توجه به آنچه در ذیل سخن امام(ع) آوردیم نمی توان باور کرد بین معاویه و اشعث تبانی درست کردن لشکر عراق نشده باشد)

شامیان از ناحیه خود، عمرو عاص را تعیین کردند و اشعث و عده‌ای که بعدها از خوارج شدند ابو موسی را معرفی نمودند. امام(ع) پس از آنکه ناچار شد تن به حکمیت بدهد. فرمود: بنابراین عبدالله بن عباس باشد، زیرا او می‌تواند خدعه عمرو عاص را رد کند و هر گرهی او بزند بگشاید، اما اشعث بن قیس منافق و همدستانش نپذیرفتند و سر و صدا راه انداختند. امام(ع) فرمود: اشتر را انتخاب می‌کنم، گفتند آتش جنگ را اشتر شعله‌ور ساخته ما هرگز تن به حکمیت او نمی‌دهیم و سرانجام برای جلوگیری از تفرقه و نفاق بیشتر امام(ع) ناچار شد، حکمیت ابو موسی را بپذیرد و صلح نامه‌ای بین دو گروه تنظیم شد. پس از پایان قرار داد منافقان دست به کار شدند و ناگاه از هر سو صدا بلند شده «#؛ لا حکم الا لله» حکومت مخصوص خدا است، عده‌ای جمع شدند و گفتند: ما حکم افراد را قبول نداریم اشتباه کردیم توبه کردیم، تو هم ای علی توبه کن! امام(ع) فرمود: وای بر شما پس از قرارداد؟! مگر خداوند نفرموده است: «#؛ و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلا» (نحل/91) ولی خوارج به این سخن گوش ندادند.

پس از امضاء عهدنامه عمرو بن عاص به همراهی چهل نفر از اهل شام و ابو موسی با چهار صد نفر و شریح ابن هانی به همراهی عبد الله بن عباس به عنوان امام جماعت به سوی «#؛ دومة الجندل» محل حکمیت حرکت کردند به هنگام حرکت بزرگان اصحاب امام سفارشهای لازم را به ابو موسی کردند و وی را از نیرنگ و خدعه عمرو عاص بر حذر داشتند و او اطمینان می‌داد که به رهبری جز علی معتقد نیست. عمرو عاص از همان آغاز نقشه فریب ابو موسی را طرح کرد و در هر کار او را مقدم می‌داشت در سخن گفتن اظهار می‌کرد: اول حق سخن با تو است، تو مصاحب رسول خدا بوده‌ای به علاوه سن تو از من بیشتر است. وی را در صدر مجلس می‌نشاند و تا ابو موسی دست به غذا نمی‌برد عمرو عاص شروع نمی‌کرد، او را با بهترین لقبها (یا صاحب رسول الله) خطاب می‌کرد! این کارها ابو موسی را کاملاً خام نمود، حتی خیال خیانت از طرف عمرو نمی‌کرد. در این مدت پیشنهادهای مختلفی در میان آمد و فضائل افراد شمرده شد و مورد توافق قرار نگرفت.

سرانجام عمرو عاص به ابو موسی گفت آخرین نظرت چیست؟ ابو موسی پاسخ داد هر دو (علی و معاویه) را از خلافت خلع می‌کنیم و مسلمانان را برای انتخاب خلیفه به شوری دعوت می‌نمائیم. عمرو عاص سوگند یاد کرد که این نظر بسیار خوبی است. سپس در برابر حاضران قرار گرفتند که نظریه خویش را اعلام کنند. ابو موسی پیش آمد که سخن بگوید عبدالله بن عباس وی را خواست و گفت: وای بر تو. «#؛ و الله انی لاطنه خدعک، ان کنتما قد اتفقتما علی امر فقدمه قبلک یتکلم به ثم تکلم نتبعده فانه رجل غدار و لا آمن ان یکون قد اعطاک الرضا فیما بینک و بینہ فاذا قمت به فی الناس خالفک و کان ابو موسی رجلاً مغیلاً. فقال ایها عنک انا قد اتفقنا:» به خدا سوگند او تو را فریفته، اگر راستی اتفاق کرده‌اید، اول او سخن بگوید بعد تو، او مرد حیل‌گری است، ابتدا راضی شده بعد که تو سخن گفتی مخالفت خواهد کرد.

ابو موسی گفت: او! ما اتفاق نموده‌ایم. سپس قدم را پیش گذاشت و گفت: رای ما بر این قرار گرفته که علی و معاویه را خلع کنیم و کار را به شورا گذاریم و اضافه کرد: «#؛ و انی قد خلعت علیا و معاویه فاستقبلوا امورکم و ولوا من رایتموه بهذا الامر اهلاً» من علی و معاویه را خلع کردم شما هر که را اهل می‌دانید به خلافت برگزینید.

عمرو به پا خاست گفت: «#؛ ان هذا قد قال ما سمعتم و خلع صاحبه و انا اخلع صاحبه کما خلعه و اثبت صاحبی معاویه فی الخلافة فانه ولی عثمان و الطالب بدمه و احق الناس بمقامه» «#؛ این شخص رئیس خود را خلع نمود من نیز او را خلع می‌کنم. همانطور که او خلع کرد و رئیس خود معاویه را به مقام خلافت اثبات می‌نمایم. او ولی عثمان و خونخواه و سزاوارترین مردم به مقام

اوست. (و به این ترتیب نادانیها و حماقتهای مردم قشری از یک سو و تلاشهای باقیمانده منافقان و احزاب جاهلی از سوی دیگر کار خود را کرد و جهان اسلام را تاریک ساخت، لشکر امام(ع) بعدا سخت پشیمان شدند که چرا همان روز که امام گفته بود کار را یک سره نکردند اما پشیمانی سودی نداشت). (تلخیص و اقتباس از شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد 2 صفحه 205-256)